

نقض وحدت در پرده‌ی فریادهای وحدت‌طلبی



و. ای. لنین

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

نقض وحدت در پرده ی فریادهای وحدت طلبی

۱- «درباره ی فراکسیونیزم»

۲- درباره ی انشعاب

۳- از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت

۴- اندرزهای یک آشتی طلب به «گروه هفت نفری»

۵- نظریات انحلال طلبانه ی تروتسکی

مقاله با اصلاحات به ترجمه پیشین، مجدداً انتشار می یابد

منبع: منتخب آثار تک جلدی صفحه ی ۳۲۴

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶

نقض وحدت در پرده ی فریادهای وحدت طلبی

مسائل جنبش معاصر طبقه ی کارگر از بسیاری لحاظ مسائلی دردناک است، بخصوص برای نمایندگان دیروز این جنبش (یعنی نمایندگان آن مرحله ی تاریخی که تازه به پایان رسیده است). از جمله مسائلی که به این قسمت مربوط می شود مقدم بر هر چیز مسائل به اصطلاح فراکسیونیزم، انشعاب و غیره است. چه بسا از شرکت کنندگان روشنفکر جنبش کارگری می شنویم که با هیجان، عصبانیت و تقریباً با هیجان استدعا می کنند این مسائل دردناک به میان آورده نشود. برای آن هایی که سال های دراز مبارزه ی جریانات مختلف میان مارکسیست ها، مثلاً مبارزه ی سال های ۱۹۰۰-۱۹۰۱ را گذرانده اند طبعاً ممکن است بسیاری از استدلال هایی که در باره ی این مسائل دردناک می شود تکرار مکررات باشد.

ولی اکنون تعداد شرکت کنندگان مبارزه ی چهارده ساله (و چنان چه تاریخ نخستین علائم ظهور "اکنونیزم" را مبداء بگیریم به طریق اولی ۱۸ - ۱۹ ساله) در بین مارکسیست ها آن قدرها زیاد نیست. اکثریت عظیم کارگرانی که امروز صفوف مارکسیست ها را تشکیل می دهند مبارزه ی قدیم را یا به خاطر ندارند و یا به کلی از چیزی از آن نشنیده اند. این مسائل دردناک (چنان چه ضمناً پرسشنامه ی مجله ی ما هم نشان می دهد) مورد توجه فوق العاده ی این اکثریت عظیم است و ما قصد داریم روی این مسائل که از طرف "باربا" یعنی "مجله ی کارگری غیرفراکسیونی" تروتسکی به عنوان مسائل به اصطلاح

تازه‌ای (که برای نسل جوان کارگر واقعاً هم تازه است) مطرح شده، مکث نماییم.

۱ - «درباره ی فراکسیونیزم»

تروتسکی مجله ی جدید خود را "غیر فراکسیونی" می نامد. این کلمه را او در آگهی ها در جای نمایانی می گذارد، و چه در مقالات هیئت تحریریه ی خود «باربا» و چه در مقالات هیئت تحریریه ی روزنامه ی انحلال طلبانه ی "سه ورنایا رابوچایا گازتا" («روزنامه ی کارگری شمال»)، که قبل از انتشار «باربا» مقاله ی تروتسکی درباره ی "غیرفراکسیونیزم" در آن درج شده بود، به انحاء مختلف روی این کلمه تکیه می نماید.

و اما "غیر فراکسیونیزم" چیست؟

«مجله کارگری» تروتسکی مجله ی تروتسکی برای کارگران است زیرا در آن نه از ابتکار کارگری اثری هست و نه از ارتباط با سازمان های کارگری. تروتسکی که می خواهد زبانش مورد فهم عامه باشد، در مجله برای کارگران، کلمات سرزمین «فاکتور» و غیره را برای خوانندگان توضیح می دهد.

بسیار خوب. پس چرا کلمه ی "غیر فراکسیونیزم" نباید برای کارگران توضیح داده شود؟ مگر این کلمه بیش از کلمات سرزمین و دستمزد کار مفهوم است؟

خیر، علت این نیست. علت این است که بدترین نمایندگان بدترین بقایای فراکسیونیزم با مارک "غیر فراکسیونیزم" نسل جوان کارگر را اغفال می نمایند. جا دارد برای توضیح این مطلب کمی تأمل شود.

فراکسیونیزم مهم ترین صفت مشخصه ی حزب سوسیال دموکرات در دوره ی معینی از تاریخ است. کدام دوره ی معین؟ از سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۱۱.

برای این که چگونگی ماهیت فراکسیونیزم با وضوح کامل روشن شود باید لااقل شرایط مشخصی را که در سال های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ وجود داشت، به خاطر آورد. حزب در آن موقع متحد بود انشعاب در آن به وجود نیامده بود، در حزب متحد دو گروه نزدیک به هم وجود داشت، دو سازمان جدا اما نزدیک به هم. سازمان های محلی کارگری متحد بودند ولی در هر مسأله ی جدی فراکسیون های دوگانه دو تاکتیک وضع می نمودند. مدافعین این دو تاکتیک در سازمان های کارگری واحد بین خود مباحثه می کردند (مثلاً هنگام بحث درباره ی شعار: کابینه ی دوما - یا کابینه ی کادت، در سال ۱۹۰۶ و هنگام انتخابات کنگره ی لندن در سال ۱۹۰۷) و مسائل با اکثریت آراء حل می شد؛ یکی از فراکسیون ها در کنگره ی واحد استکهلم (۱۹۰۶) شکست خورد و فراکسیون دیگر در کنگره ی واحد لندن (۱۹۰۷).

این ها واقعیاتی است از تاریخ مارکسیزم متشکل در روسیه که بر همه کس معلوم است.

کافی است این واقعیات بر همه معلوم را به خاطر آورد تا نادرستی فاحش کذبیات تروتسکی معلوم گردد.

از سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال است که دیگر در روسیه میان مارکسیست های متشکل فراکسیونی وجود ندارد و در سازمان های واحد، در کنفرانس ها و کنگره های متحد جروبحتی بر سر تاکتیک نمی شود. چیزی که وجود دارد گسیختگی کامل بین حزب و انحلال طلبان است. حزب در ژانویه ی سال ۱۹۱۲ رسماً اعلام داشت انحلال طلبان به وی تعلق ندارند. تروتسکی غالباً این نوع کار را «انشعاب» می نامد و ما درباره ی این نامگذاری ذیلاً

جداگانه صحبت خواهیم کرد. ولی قدر مسلم این است که کلمه ی «فراکسیونیزم» با حقیقت مغایرت دارد.

این کلمه، همان طور که ما متذکر گردیدیم، تکرار غیرنقادانه، غیر عقلانی و بی معنای آن چیزی است که دیروز، یعنی در دورانی که دیگر سپری شده، صحیح بود. و هنگامی که تروتسکی برای ما از «هرج و مرج مبارزه ی فراکسیونی» صحبت می کند (رجوع شود به شماره ی ۱، صفحه ی ۵، ۶ و بسیاری از صفحات دیگر) فوراً متوجه می شویم که هماناً کدام گذشته ی سپری شده‌ای است که در کلام او بازتاب می یابد.

به وضع کنونی از دریچه ی چشم کارگران جوان روس که اکنون نه دهم مارکسیست های متشکل روسیه را تشکیل می دهند بنگرید. کارگر جوان در مقابل خود سه نمونه از نظریات و جریانات مختلف جنبش کارگری را در مقیاس وسیع مشاهده می نمایند: "پراودیست ها" در پیرامون روزنامه ای با تیراژ ۴۰ هزار نسخه، «انحلال طلبان» (۱۵ هزار نسخه) و ناردنیک های چپ (۱۰ هزار نسخه). ارقام مربوط به تیراژ، وسعت میدان موعظه های معین را برای خواننده روشن می نماید.

این سوال پیش می آید که «هرج و مرج» در این مورد چه معنی دارد؟ تروتسکی عبارات پُر آواز و توخالی دوست دارد - این موضوع را همه می دانند، ولی لفظ «هرج و مرج» یک عبارت پردازی فقط نیست بلکه علاوه بر آن این است که می خواهند مناسباتی را که دیروز در خارجه وجود داشت بر زمینه ی روسیه امروز منتقل نمایند (یا به عبارت صحیح تر برای منتقل نمودن آن تلاش بیهوده به عمل آورند). این است اصل مطلب.

هیچ "هرج و مرجی" در مبارزه ی مارکسیست ها با ناردنیک ها وجود ندارد. باید امیدوار بود که حتی تروتسکی نیز جرأت تکذیب این موضوع را نداشته باشد. در مدتی متجاوز از ۳۰ سال، یعنی از همان آغاز ظهور مارکسیزم، مارکسیست ها با ناردنیک ها در مبارزه اند. علت این مبارزه مغایرت اساسی منافع و نظریات دو طبقه ی مختلف یعنی پرولتاریا و دهقانان است. اگر در جایی هم «هرج و مرج» وجود داشته باشد، همانا در مغز افراد پست فطرتی است که به مفهوم این موضوع پی نمی برند.

پس چه چیزی باقی می ماند؟ «هرج و مرج» در مبارزه ی مارکسیست ها با انحلال طلبان؟ این هم برخلاف حقیقت است زیرا مبارزه با جریانی که از طرف تمام حزب به مثابه ی یک جریان شناخته شده و از سال ۱۹۰۸ محکوم شده است نمی تواند هرج و مرج نامیده شود. و هر کس به تاریخ مارکسیزم در روسیه با کم ترین اهمیتی بنگرد می داند که انحلال طلبی حتی در مورد ترکیب سران و شرکت کنندگان آن با «منشویزم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و «اکنونیسم» (۱۸۹۴-۱۹۰۳) ارتباط ناگسستگی و کاملاً پیوسته ای دارد. نتیجتاً این جا هم در برابر ما یک تاریخچه ی تقریباً بیست ساله وجود دارد. نسبت «هرج و مرج» دادن به تاریخ حزب خویش معنایش تهی مغزی نابخشودنی است.

حال از نظر پاریس یا وین به اوضاع بنگرید. فوراً همه چیز دگرگون خواهد شد. علاوه بر «پراودیست ها» و «انحلال طلبان» دست کم پنج «فراکسیون» دیگر روس یعنی گروه های جداگانه ای هم وجود دارند که مایلند خود را جزو همان حزب سوسیال دموکرات متحد قلمداد نمایند: گروه تروتسکی، دو گروه «ویریود»، «بلشویک های حزبی»^۱ و «منشویک های حزبی»^۲ این موضوع

^۱ - بلشویک های حزبی - گروه کوچکی شامل کامنف، ریکوف، زینوویف و سایرین بودند.

در پاریس و وین (برای مثال دو مرکز مخصوصاً بزرگ را می گیرم) بر همه ی مارکسیست ها به خوبی معلوم است.

این جاست که تروتسکی از لحاظ معینی حق دارد: این واقعاً فراکسیونیزم است، این حقیقتاً هرج و مرج است!

«فراکسیونیزم» یعنی وحدت اسمی (در گفتار همه از یک حزب هستند) و پراکندگی واقعی (در کردار تمام گروه ها مستقل اند و با یکدیگر مانند دولت خودمختار وارد مذاکره و سازش می شوند).

«هرج و مرج» یعنی فقدان (۱) اطلاعات موثق قابل تحقیق درباره ی ارتباط این فراکسیون ها با جنبش کارگری در روسیه و (۲) فقدان مدارک برای قضاوت درباره ی سیمای حقیقی مسلکی و سیاسی این فراکسیون ها. مثلاً دوره ی کامل

^۲ - منشویک های حزبی - منظور گروه محدودی از منشویک ها هستند که پلخانیف در رأس آنان قرار داشت. این گروه از منشویک های انحلال طلب جدا شد و به مخالفت با انحلال طلبی برخاست.

در دسامبر سال ۱۹۰۸ پلخانیف هیئت تحریریه ی روزنامه ی انحلال طلب «گولوس سوسیال دموکرات» («صدای سوسیال دموکرات») را ترک گفت و در اوت سال ۱۹۰۹ مجدداً به انتشار روزنامه ی خود موسوم به «دنونیک سوسیال دموکرات» پرداخت. پلخانیف و گروه هوادار وی در عین حال که به پیروی از خط مشی منشویکی ادامه می دادند به دفاع از بقاء سازمان غیر علنی و فعالیت غیر علنی برخاستند و سعی کردند با بلشویک ها سازش نمایند.

لنین بلشویک ها را دعوت کرد با تمام قوا به جدایی منشویک های حزبی از انحلال طلبان کمک کنند و براساس مبارزه در راه اندیشه ی حزبی و حزبیت به آن ها نزدیک شوند و از عناصر حزبی بلوک واحدی تشکیل دهند که در آن «اختلاف نظرها نباید مانع فعالیت مشترک و یا مانع حمله ی مشترک و نیز مبارزه ی مشترک» در راه حزب و علیه انحلال طلبان گردد. لنین پیشنهاد پلخانیف را پذیرفت و با وی وارد سازش موقتی شد. طرف داران پلخانیف به اتفاق بلشویک ها در کمیته های محلی و در روزنامه های بلشویکی «زوردا» و «رابوچایا گازتا» شرکت می نمودند. پلخانیف در کار روزنامه ی «سوسیال دموکرات» ارگان مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه نیز شرکت نمود.

تاکتیک لنینی تشکیل جبهه ی واحد با طرف داران پلخانیف که قسمتی از کارگران از آن ها پیروی می کردند به بلشویک ها کمک کرد دامنه ی نفوذ خود را در سازمان های علنی کارگری وسعت دهند و انحلال طلبان را از آن ها بیرون رانند.

در پایان سال ۱۹۱۱ پلخانیف ائتلاف خود را با بلشویک ها برهم زد.

دو ساله ی ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ را در نظر بگیرید. همان طور که می دانیم این سال ها، سال های رونق و اعتلاء جنبش کارگری است، که در آن هر جریان یا خطمشی که دامنه ی کم و بیش وسیعی داشت (و در سیاست فقط دامنه ی وسیع حساب است) نمی توانست در انتخابات دوما ی چهارم، در جنبش اعتصابی، در روزنامه های علنی، در اتحادیه های حرفه ای و در تبلیغات مربوط به بیمه و غیره انعکاس پیدا نکند. ولی هیچیک از این پنج فراکسیون موجود در خارجه، طی تمام دوره ی این دو سال در هیچ یک از این تظاهرات جنبش وسیع کارگری در روسیه، که اکنون بدان ها اشاره رفت، مطلقاً به هیچ طرز مشهودی خود را نشان ندادند!

این واقعیتی است که تحقیق آن برای هر کس سهل است.

و این واقعیت ثابت می کند که ما حق داشتیم در این که تروتسکی را نماینده ی «بدترین بقایای فراکسیونیزم» نامیدیم.

تمام کسانی که کم و بیش با جنبش کارگری در روسیه آشنائی دارند تروتسکی را که ادعای غیرفراکسیونی دارد آشکارا نماینده ی «فراکسیون تروتسکی» می شناسند - این فراکسیونیزم است زیرا هر دو علامت اساسی در آن موجود است: (۱) قبول وحدت در گفتار و (۲) افتراق گروه ها در واقعیت.

این بقایای فراکسیونیزم است زیرا در آن هیچگونه ارتباط جدی با جنبش وسیع کارگری روسیه نمی توان یافت.

بالأخره این بدترین شکل فراکسیونیزم است زیرا فاقد هرگونه صراحت مسلکی و سیاسی است. وجود این صراحت را نه در مورد پراودیست ها می توان انکار کرد (حتی ل. مارتف، مخالف قطعی ما نیز هم پیوستگی و «انضباط» ما را در پیرامون تصمیمات رسمی مربوط به تمام مسائلی تصدیق

می نماید) و نه در مورد انحلال طلبان (آن ها، یا به هر حال برجسته ترین آن ها، دارای سیمای بسیار معینی هستند که لیبرالی است، نه مارکسیستی). در این مورد نمی توان انکار نمود که برخی از آن گروه هایی هائی هم که مثل گروه تروتسکی موجودیت واقعیشان منحصراً از نظر پاریس و وین است و به هیچوجه از نظر روسیه نیست، تا اندازه ای دارای سیمای معینی هستند. مثلاً تئوری های ماخیزیستی گروه ماخیزست «وپریود» معین است؛ نفی قطعی این تئوری ها و دفاع از مارکسیزم در ردیف محکومیت تئوریک انحلال طلبان از طرف «منشویک های حزبی» نیز معین است.

ولی تروتسکی به هیچوجه دارای روش مسلکی و سیاسی معینی نیست زیرا داشتن پروانه ی «غیر فراکسیونیزم» (به طوری که ما اکنون مفصلاً خواهیم دید) به معنی داشتن پروانه ی آزادی کامل برای پرواز از یک فراکسیون به فراکسیون دیگر و بالعکس است.

نتیجه :

۱) تروتسکی اهمیت تاریخی اختلافات ایدئولوژیک بین جریان ها و فراکسیون ها را در مارکسیزم با وجودی که این اختلافات سراسر تاریخ ۲۰ ساله ی سوسیال دموکراسی را پُر کرده و (به طوری که ما باز نشان خواهیم داد) به مسائل اساسی دوره ی کنونی مربوط می شود، توضیح نداده و نمی فهمد؛

۲) تروتسکی به خصوصیات اساسی فراکسیونیزم که عبارت از پذیرش اسمی وحدت و پراکندگی واقعی است پی نبرده است؛

۳) تروتسکی، در زیر لوای «غیر فراکسیونیزم»، از یکی از فراکسیون های مقیم خارجه، که در بی مسلکی و بی زمینگی در جنبش کارگری روسیه مقام خاصی دارد پشتیبانی می نماید.

هر فلز براقی طلا نیست. جملات تروتسکی بسیار پُر زرق و برق و پُر هیاهو ولی تماماً عاری از مضمون است.

۲- درباره ی انشعاب

معترضانه به ما می گویند - «اگرچه شما پراودیست ها از فراکسیونیزم یا به عبارت دیگر به رسمیت شناختن اسمی وحدت و پراکندگی در عمل، پیروی نمی کنید در عوض پیرو بدتر از آن یعنی انشعاب طلبی هستید». این دقیقاً گفته ی تروتسکی است که چون نمی تواند در افکار خود تعمق کند و سروته عبارت خود را به هم مربوط سازد گاهی فراکسیونیزم را سرزنش می کند و زمانی فریاد می کند: «انشعاب یکی پس از دیگری به فتوحاتی می رسد که حکم خودکشی دارد» (شماره ۱ صفحه ی ۶).

این اظهار تنها یک مرمت می تواند داشته باشد و آن این که: «پراودیست ها یکی پس از دیگری به فتوحاتی می رسند» (این مدرک موثق عینی است که با بررسی جنبش وسیع کارگری روسیه ولو در سال های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳ به ثبوت می رسد) ولی من که تروتسکی هستم پراودیست ها را ۱) به مثابه ی انشعاب طلبان و ۲) به مثابه ی سیاسیونی که خودکشی می کنند تقبیح می نمایم.

این موضوع را مورد تحلیل قرار دهیم.

در ابتدا از تروتسکی تشکر می کنیم: چندی پیش (از اوت ۱۹۱۲ تا فوریه ۱۹۱۴) او از ف. دان پیروی می کرد که چنان چه می دانیم شیوه ی

ضد انحلال طلبی را مورد تهدید قتل قرار داده و همگان را به آن دعوت می کرد. اکنون تروتسکی خط مشی ما را (و حزب ما را - آقای تروتسکی عصبانی نشوید، بالأخره این حقیقتی است!) تهدید به «کشتن» نمی کند ولی فقط پیشگویی می نماید که این خط مشی خود خویشتن را خواهد کشت!

این - به مراتب ملایم تر است، این طور نیست؟ این- تقریباً «غیر فراکسیونیزم» است، این طور نیست؟

ولی شوخی را کنار می گذاریم (گو این که شوخی یگانه وسیله ی جواب ملایم به عبارتپردازی غیر قابل تحمل تروتسکی است.)

«خودکشی» تنها یک عبارت توخالی و فقط «تروتسکیزم» است .

تاکتیک های انشعاب طلبی تهمت جدی سیاسی است. این تهمت را خواه انحلال طلبان و خواه تمام گروه های پیش گفته که از نقطه نظر وین و پاریس بدون شک وجود دارند با هزاران لحن بر ضد ما تکرار می کنند.

و تمام آن ها این تهمت جدی سیاسی را به طور فوق العاده غیر جدی تکرار می کنند. به تروتسکی بنگرید. او تصدیق کرد که «انشعاب (بخوان: پراودیست ها) یکی پس از دیگری به فتوحاتی می رسد که حکم خودکشی دارد». او به این قسمت چنین اضافه می کند:

«تعداد کثیری از کارگران پیشرو در حال پریشانی کامل سیاسی، اغلب خودشان عامل مولد انشعاب می شوند». (شماره ۱ صفحه ی ۶).

این نوشته ها نمونه ی مشخص بی مسئولیتی در قبال این مسائل نیستند؟ شما ما را به انشعاب طلبی متهم می کنید در صورتی که ما در عرصه ی جنبش کارگری روسیه مطلقاً چیزی جز انحلال طلبی در برابر خود نمی بینیم. شما می خواهید بگویند که روش ما نسبت به انحلال طلبی صحیح نیست؟ در

حقیقت هم تمام گروه های فوق الذکر مقیم خارجه، هر قدر هم که با یکدیگر فرق داشته باشند، در یک نکته اشتراک نظر دارند و آن این که روش ما را نسبت به انحلال طلبی ناصحیح و «انشعاب طلبانه» می دانند. شباهت (و قرابت اساسی سیاسی) تمام این گروه ها با انحلال طلبان نیز در همین نکته است.

اگر روش ما نسبت به انحلال طلبی از نقطه نظر تنوری و اصول نادرست است، در این صورت می بایستی تروتسکی آشکارا بگوید، صریحاً اظهار کند بدون ابهام نشان دهد که این نادرستی را در چه چیزی می داند. ولی تروتسکی سال هاست که از این نکته ی اساسی احتراز می جوید.

اگر در عمل و در جریان تجربه ی جنبش، روش ما نسبت به انحلال طلبی مردود است، پس باید این تجربه را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد - کاری که باز هم تروتسکی نمی کند. او اقرار می کند که «تعداد کثیری از کارگران پیشرو عامل مولد انشعاب (بخوان: عامل مولد خط مشی و تاکتیک و سیستم و سازمان پراودا) می شوند».

علت چیست که یک چنین حقیقت اسفناکی که بنا به اعتراف خود تروتسکی تجربه هم آن را تأیید کرده و حاکی است که کارگران پیشرو و آن هم تعداد کثیری از آنان طرفدار «پراودا» هستند - صورت وقوع پیدا می کند؟ تروتسکی جواب می دهد: به علت «پریشانی کامل سیاسی» این کارگران پیشرو.

نیاز به بیان نیست که این توضیح برای تروتسکی و برای هر پنج فراکسیون مقیم خارجه و برای انحلال طلبان فوق العاده خوش آیند است. تروتسکی خیلی دوست دارد «با قیافه ی دانشمندآبانه» و با جملات پُرطمطراق و پُرآب و تاب در مورد پدیده های تاریخی توضیحاتی بدهد که خوش آیند خود اوست. از زمانی «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» «عامل مولد» یک خط مشی سیاسی و حزبی

می شوند که با خط مشی تروتسکی مطابقت ندارد، آن وقت تروتسکی بدون تأمل قضیه را فوراً صاف و پوست کنده این طور حل می کند: این کارگران پیشرو «در حالت پریشانی کامل سیاسی» هستند و حال آن که خود تروتسکی گویا «در حالت» پایداری سیاسی و دارای خط مشی روشن و صحیح است!... و آن وقت همین تروتسکی سر و سینه زنان به فراکسیونیزم، محفل بازی و تحمیل اراده‌ی روشنفکران بر کارگران اعتراض می کند.

راستی وقتی انسان این چیزها را می خواند بی اختیار از خود سؤال می نماید - آیا از تیمارستان نیست که این صداها بلند می شود؟

حزب مسأله‌ی انحلال طلبی و تقبیح آن را از سال ۱۹۰۸ در قبال «کارگران پیشرو» طرح کرد، زمانی که موضوع «انشعاب» با گروه کاملاً معینی از انحلال طلبان (یعنی: گروه «ناشازاریا») یا به عبارت دیگر این موضوع که تشکیل حزب امکان پذیر نیست مگر بدون این گروه و بر ضد آن - در ژانویه‌ی سال ۱۹۱۲ یعنی متجاوز از دو سال پیش مطرح گردید. اکثریت هنگفت کارگران پیشرو بر له پشتیبانی از «خط مشی ژانویه (۱۹۱۲)» اظهار نظر نمودند. خود تروتسکی که از «فتوحات» و «تعداد کثیری از کارگران پیشرو» سخن می گوید به این حقیقت اعتراف دارد. منتها تروتسکی گریبان خود را این طور خلاص می کند که صاف و ساده این کارگران پیشرو را با کلمات «انشعاب طلب» و «پریشان‌های سیاسی» دشنام می دهد!

اشخاصی که عقل خود را از دست نداده باشند از این قضایا به جمع بندی متفاوتی می رسند. هر جا اکثریت کارگران آگاه در پیرامون تصمیمات دقیق و صریح گرد آمده باشند آن جا وحدت عقیده و عمل وجود دارد، آن جا حزبیّت و حزب وجود دارد.

هر جا انحلال طلبانی را دیدیم که به وسیله ی کارگران «از مقام خود عزل شده اند» و یا دیدیم نیم دوجینی از گروه های مقیم خارجه مدت دو سال به هیچوجه ارتباط خود را با جنبش وسیع کارگری روسیه ثابت نکرده‌اند، آن جا به راستی پریشانی و انشعاب‌طلبی حکمفرماست. این که تروتسکی اکنون تلاش دارد کارگران را به عدم اجرای قرارهای آن «واحد کلی» که مورد قبول مارکسیست های پروادیسست است متقاعد سازد در عین حال تلاشی است برای بر هم زدن جنبش و ایجاد انشعاب.

این ها تلاش های بی فایده ای است ولی بالأخره باید پرده از رخسار این پیشوایان گروه های روشنفکری که از خودپسندی کارشان به عنان گسستگی کشیده برداشت زیرا خود مولد انشعابند و آنگاه فریاد و انشعابا بر می آورند و پس از این که طی متجاوز از دو سال در برابر «کارگران پیشرو» دچار شکست کامل گردیده‌اند با تکبیر شگفتی به تصمیمات و اراده ی این کارگران پیشرو بی احترامی می کنند و آنان را «پریشان‌های سیاسی» می نامند. آخر این که همان شیوه‌های نوزدرف یا ایودوشکا گالاولیف^۳ است.

و من از لحاظ وظیفه ی روزنامه نگاری خود، در جواب فریادهای مکرر و انشعابا، از تکرار مدرک دقیق تکذیب نشده و غیرقابل تکذیب خسته نخواهیم شد. در دومای دوم ۴۷ درصد نمایندگان منتخب کارگران، در دومای سوم ۵۰ درصد و در دومای چهارم ۶۷ درصد نمایندگان این زمره بلشویک بودند. این جاست اکثریت «کارگران پیشرو» این جاست حزب، این جاست وحدت عقیده و وحدت عمل اکثریت کارگران آگاه.

^۳ - نوزدرف - تیپ مالک آشوب طلب و جنجال کن و کلاهبرداری است که در کتاب ن. گوگل موسوم به «ارواح مرده» توصیف شده است. ایودوشکا گالاولیف - تیپ مالک- فنودال سالوس و متظاهری است که در کتاب م. ای. سالتیکف اشچدرین موسوم به «حضرات گالاولیف‌ها» توصیف شده است.

انحلال طلبان معترضانه می گویند (رجوع شود به مقاله‌ی بولشکین، ل. م. در شماره‌ی سوم «ناشا زاریا») چرا ما زمره‌های مختلف دوران استولپینی را مدرک قرار می دهیم. این اعتراض نامعقول و بی پروا است. آلمان‌ها موفقیت‌های خود را از روی قانون انتخاباتی بیسمارک، که زنان را از حق انتخاب محروم می کند، می سنجدند. فقط دیوانگان ممکن است مارکسیست‌های آلمان را که موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی موجود می سنجدند و در عین حال به هیچوجه منکر محدودیت‌های ارتجاعی آن نیستند برای این کار مورد سرزنش قرار دهند.

به همین منوال هم ما بدون این که زمره‌های انتخاباتی و مقررات زمره‌ای تصدیق کرده باشیم موفقیت‌های خود را با قانون انتخاباتی موجود سنجدیم. در هر سه دوما (دوم و سوم و چهارم) زمره‌های مختلف وجود داشت و در داخل زمره‌ی بخصوص کارگران یعنی در داخل سوسیال دموکراسی چرخش کاملی علیه انحلال‌طلبان به وجود آمد. هر کس نمی‌خواهد خود و دیگران را فریب بدهد باید به این واقعیت عینی یعنی پیروزی وحدت کارگری علیه انحلال‌طلبان را بپذیرد.

اعتراض دیگر هم به همان اندازه زیرک است که می گویند: منشویک‌ها و انحلال‌طلبان به فلان و بهمان بلشویک هم رأی دادند (یا در انتخابات شرکت کردند). «بسیار خوب! ولی مگر این موضوع درباره‌ی ۵۳ درصد نمایندگان غیر بلشویک دوما‌ی دوم و ۵۰ درصد دوما‌ی سوم و ۳۳ درصد دوما‌ی چهارم نیز صدق نمی‌کند؟»

اگر ممکن بود به جای ارقام نمایندگان، ارقام انتخاب‌کنندگان یا نمایندگان کارگران و غیره را مدرک قرار داد ما با کمال میل این کار را می کردیم.

ولی یک چنین مدارکی که مشروح تر باشد در دسترس نیست و بنابر این «معترضین» فقط خاک به چشم مردم می پاشند.

و اما ارقام گروه های کارگری که به روزنامه های دارای روش های مختلف کمک می کردند از چه قرار است؟ طی دو سال (۱۹۱۲-۱۹۱۳) ۲۸۰۱ گروه به «پراودا» و ۷۵۰ گروه به «لوچ» کمک کرده بودند. این ارقام قابل رسیدگی است و احدی هم در صدد تکذیب آن ها بر نیامده است.

پس کو وحدت عمل و اراده ی اکثریت «کارگران پیشرو» و کجاست بی احترامی کردن به اراده ی اکثریت؟

«غیر فراکسیونیزم» تروتسکی همانا از لحاظ بی احترامی گستاخانه به اراده ی اکثریت کارگران، تاکتیک های انشعاب طلبی است.

۳- از هم پاشیدن ائتلاف ماه اوت

ولی یک وسیله ی دیگر خیلی مهم هم برای تحقیق صحت و حقانیت اتهامات تروتسکی درباره ی انشعاب طلبی وجود دارد.

شاید معتقدید که همانا «لنینیست ها» هستند که انشعاب طلبند؟ بسیار خوب. فرض کنیم که حق با شما است.

ولی اگر حق با شما است پس چرا تمام فراکسیون ها و گروه های دیگر امکان وحدت با انحلال طلبان را بدون «لنینیست ها» و بر ضد «انشعاب طلبان» ثابت نکردند؟... اگر ما انشعاب طلبیم پس چرا شما اتحاد طلبان با خود متحد نشدید؟ آخر شما به این وسیله امکان وحدت و نفع آن را عملاً به کارگران نشان می دادید!...

به شرح وقایع پردازیم.

در ژانویه ی سال ۱۹۱۲ «لنینیست‌ها» ی «انشعاب طلب» اعلام می کنند که حزب بدون انحلال طلبان و ضد آن‌ها می باشند.

در مارس سال ۱۹۱۲ تمام گروه‌ها و «فراکسیون‌ها»: انحلال طلبان، تروتسکیست‌ها، و پریودیست‌ها، «بلشویک‌های حزبی»، «منشویک‌های حزبی» در اوراق روسی خود و در صفحات روزنامه ی سوسیال دموکرات آلمانی موسوم به «Vorwärts»^{*}، بر ضد این «انشعاب طلبان» متحد می شوند. همه متفقاً، یکدل و یک جهت، هم صدا و متحد، ناسزاگویان، لقب «غاصب» و «اغواگر» و القاب دیگری که به همین اندازه دلنواز و محبت‌آمیز است به ما می دهند.

بسیار خوب آقایان! ولی چه مانعی داشت که شما بر ضد «غاصبین» متحد می شدید و نمونه ی وحدت را به «کارگران پیشرو» نشان می دادید؟ آیا اگر کارگران پیشرو از یک طرف وحدت همه، یعنی انحلال طلبان و غیرانحلال طلبان را بر ضد غاصبین و از طرف دیگر تنها «غاصبین» یا «انشعاب طلبان» و غیره را می دیدند از دسته ی اول پشتیبانی نمی نمودند؟؟

اگر اختلاف نظرها فقط ساخته و پرداخته و غیره «لنینیست‌ها» است و وحدت انحلال طلبان، پلخانویست‌ها، پریودیست‌ها، تروتسکیست‌ها و سایرین به راستی امکان دارد پس چرا شما خودتان طی مدت دو سال نمونه ی آن را نشان ندادید؟

در اوت سال ۱۹۱۲ کنفرانس «اتحادطلبان» تشکیل گردید. بلافاصله تفرقه شروع شد؛ پلخانویست‌ها مطلقاً از شرکت امتناع ورزیدند، و پریودیست‌ها شرکت کردند ولی با اعتراض و افشای واهی بودن کلیه ی این بساط باز گشتند.

* - «به پیش»

کسانی که «متحد شدند» انحلال طلبان، لتونی‌ها، تروتسکیست‌ها (تروتسکی و سمکوفسکی)، قفقازی‌ها^۴ و گروه ۷ نفری^۵ بودند. ولی آیا متحد شدند؟ ما همان وقت گفتیم که خیر، این فقط استتار انحلال طلبی است. آیا حوادث گفته‌ی ما را تکذیب نمود؟

درست پس از یک سال و نیم در فوریه‌ی سال ۱۹۱۴ معلوم می‌شود:

(۱) که گروه هفت نفری در حال از همپاشی بوده - بوریانف از آن خارج شد.
(۲) که در بین "گروه شش نفری" باقی مانده‌ی جدید، چخیدزه و تولیاکف یا یکی دیگر نمی‌توانست در مورد جواب به پلخائف هماهنگی حاصل نمایند. آن‌ها در مطبوعات اظهار می‌نمایند که به وی جواب خواهند داد ولی نتوانستند.
(۳) که تروتسکی، که عملاً اکنون چندین ماه است از «لوچ» ناپدید شده راه تفرقه در پیش گرفته و مجله‌ی «از خود» به نام «باربا» منتشر نموده است. تروتسکی که به مجله‌ی نامبرده عنوان «غیر فراکسیون» می‌دهد، به این وسیله صریحاً می‌گوید (این موضوع برای تمام کسانی که کاملاً با موضوع آشنایی دارند روشن است) «ناشا زاریا» و «لوچ» به عقیده‌ی او، یعنی تروتسکی، اتحادطلبان بد، یعنی فراکسیون نیست، از کار در آمدند.

تروتسکی گرمی، اگر شما اتحادطلب هستید، اگر شما وحدت با انحلال طلبان را ممکن می‌دانید، اگر شما به اتفاق آنان از «ایده‌های اساسی تنظیمی ماه اوت ۱۹۱۲» («باربا» شماره ۱ صفحه ۶، مقاله‌ی تحت عنوان «از طرف هیئت تحریریه») پیروی می‌نمایید، پس چرا خودتان در «ناشا زاریا» و «لوچ» با انحلال طلبان یکی نشدید؟

^۴ - قفقازی‌ها - انحلال طلبانی هستند که در کنفرانس انحلال طلبان منعقد در اوت سال ۱۹۱۲ به نمایندگی از طرف سازمان‌های قفقاز شرکت ورزیدند.

^۵ - گروه هفت نفری - هفت نماینده از منشویک‌های انحلال طلب بودند که در فراکسیون سوسیال دموکرات در چهارمین دوما‌ی دولتی عضویت داشتند.

پیش از پدیدار شدن نشریه‌ی تروتسکی، در «سورنایا رابوچایا گازتا» («روزنامه‌ی کارگری شمال») تفسیر غیض‌آلودی درباره‌ی سیمای «نامعین» مجله و این که راجع به آن نشریه «در محافل مارکسیستی خیلی زیاد صحبت می‌شد» منتشر گردید، آن وقت روزنامه‌ی «پوت پرودی» («راه حقیقت» (شماره‌ی ۳۷) * طبعاً مجبور بود این کذب را فاش سازد: «در محافل مارکسیستی» از یادداشت محرمانه‌ی تروتسکی بر ضد گروه «لوچ» «صحبت می‌شد»: سیمای تروتسکی و جدا شدن او از ائتلاف اوت کاملاً «معلوم گردید».

۴) AN (رهبر معروف انحلال‌طلبان قفقاز که پیش‌تر به ل. سدوف حمله کرده بود) و در اِزاء آن از طرف ف. دان و شرکاء در محضر عام مورد سرزنش قرار گرفت) اکنون سروکله اش در «باربا» پیدا می‌شود. این موضوع «نامعلوم» می‌ماند که بین کار با تروتسکی و دان به کدام یک گرایش دارند؟

۵) مارکسیست‌های لتونی که یگانه سازمان واقعی «ائتلاف اوت» بودند، رسماً از آن خارج شده‌اند و در قطعنامه‌ی کنگره‌ی اخیر خود (سال ۱۹۱۴) اشعار داشتند که:

«تلاش آشتی‌طلبان برای اتحاد با انحلال‌طلبان، آن هم به هر قیمتی (کنفرانس اوت سال ۱۹۱۲) بی‌فایده از کار در آمد و اتحادطلبان خودشان به وابستگی مسلکی و سیاسی انحلال‌طلبان دچار شدند».

این موضوع را، پس از یک تجربه‌ی یک سال و نیمه، سازمانی اظهار کرده است که خودش دارای خط مشی بیطرفانه بوده و ما به ارتباط‌گیری با هیچیک از دو مرکز نبوده است. این تصمیم اشخاص بیطرف به طریق اولی باید برای تروتسکی دارای اعتبار باشد!

* - رجوع شود به جلد بیستم کلیات، ص. ۱۴۰ - ۱۴۲

تصور می رود کافی باشد؟
کسانی که به ما نسبت انشعاب طلبی و عدم تمایل یا عدم توانایی به کنار آمدن با انحلال طلبان را می دادند خودشان نتوانستند با آن ها دمساز شوند. انتلاف اوت جعلی در آمد و از هم پاشید.
تروتسکی، با پنهان کردن این از هم پاشیدگی، خوانندگان خود را فریب می دهد.
تجربه ی مخالفین ما حقایق ما را ثابت نمود، ثابت نمود که کار کردن با انحلال طلبان غیرممکن است.

۴ - اندرزهای یک آشتی طلب به «گروه هفت نفری»

سرمقاله ی شماره یک «باربا» تحت عنوان «انشعاب گروه دوما» حاوی اندرزهای یک آشتی طلب به گروه هفت نفری نمایندگان دوما ی دولتی است که از انحلال طلبی پیروی نموده (یا به آن گرایش دارند). مضمون اصلی این اندرزها بدین قرار است:

«در کلیه ی مواردی که سازش با گروه های دیگر ضروری می گردد در نوبت اول باید به گروه شش نفری^۱ مشورت نمود» (صفحه ۲۹).
این اندرز عاقلانه ای است که ضمناً از قرار معلوم موجب اختلاف نظر تروتسکی با انحلال طلبان «لوچ» می باشد. از همان آغاز مبارزه ی دو گروه در

^۱ - گروه شش نفری - شش نماینده از بلشویک ها بودند که در فراکسیون سوسیال دموکرات در چهارمین دوما ی دولتی عضویت داشتند.

دوما، از هنگام قطعنامه‌ی مجلس مشاوره تابستان (سال ۱۹۱۳)^۷ پراودیست‌ها از همین نظر پیروی می‌کردند. گروه کارگری سوسیال دموکرات روسیه پس از انشعاب هم به کرات در مطبوعات اعلام داشت که، علیرغم امتناع‌های مکرر «گروه هفت نفری»، به پیروی از این خط مشی ادامه می‌دهد.

ما از همان آغاز کار، از همان هنگام صدور قطعنامه‌ی مجلس مشاوره تابستان، فکر کرده و می‌کنیم که سازش در مسائل مربوط به فعالیت در دوما مطلوب و ممکن است؛ چنانچه این سازش‌ها با دموکرات‌های خرده بورژوازی روستا (ترودویک‌ها) به کرات حاصل شده است، طبیعتاً در مورد سیاستمداران کارگری خرده بورژوا و لیبرال عملی نمودنش به طریق اولی ممکن و ضروری است.

نباید در اختلاف نظر‌ها مبالغه کرد. باید مستقیماً به چهره‌ی واقعیت نگریست؛ «گروه هفت نفری» - افرادی هستند که به سوی انحلال طلبی گرایش دارند، آن‌ها دیروز کاملاً از دان پیروی می‌کردند و امروز با اشتیاق نظر خود را از دان به سوی تروتسکی و از تروتسکی به سوی دان می‌اندازند. انحلال طلبان - گروهی طرفدار کار علنی هستند که از حزب منشعب شده و از سیاست کارگری لیبرالی پیروی می‌نمایند، چون این گروه «کار مخفی» را نفی می‌کنند، لذا در امور مربوط به سازمان حزب و جنبش کارگری از هیچگونه وحدتی با آن‌ها نمی‌توان سخن گفت. هر کس غیر از این فکر می‌کند کاملاً

^۷ - لنین مجلس مشاوره‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه با کارمندان حزبی‌را در نظر دارد که از ۲۳ سپتامبر تا اول اکتبر (۶ - ۱۴ اکتبر) سال ۱۹۱۳ در ده پورونین جریان داشت. این مجلس مشاوره برای رعایت پنهانکاری مجلس مشاوره «اوت» (با «تابستان») نامیده می‌شد.

در گمراهی است و عمق تغییراتی را که پس از سال ۱۹۰۸ به وقوع پیوسته است در نظر نمی‌گیرد.

ولی سازش با این گروه خارج حزبی یا جنب حزبی البته در مورد مسائل جداگانه جایز است؛ ما باید این گروه را هم مثل ترودویک‌ها همیشه مجبور نماییم بین سیاست کارگری (پراودائی) و لیبرالی یکی را انتخاب نمایند. مثلاً در مسأله‌ی مبارزه در راه آزادی مطبوعات با کمال وضوح آشکار شد که انحلال طلبان بین شیوه‌ی لیبرالی طرح مسأله، که مطبوعات بدون سانسور را نفی می‌کند یا آن را به طاق نسیان می‌سپارد، و شیوه‌ی عکس آن، یعنی سیاست کارگری، در نوسانند.

سازش با گروه هفت نفری نمایندگان کارگری لیبرال در چهارچوب سیاست دوما، که مهم‌ترین مسائل یعنی مسائل مربوط به خارج دوما در آن مستقیماً مطرح نمی‌شود، ممکن و مطلوب است. در این مورد بود که تروتسکی از انحلال طلبان روی برگرداند و به خط مشی مجلس مشاوره‌ی حزبی تابستان (۱۹۱۳) گروید.

فقط نباید فراموش کرد که از نقطه نظر گروه خارج حزبی مفهوم کلمه‌ی سازش به هیچوجه آن چیزی نیست که معمولاً افراد حزبی درک می‌کنند. برای افراد غیر حزبی «سازش» در دوما معنایش «تنظیم قطعنامه یا خط مشی تاکتیکی» است. برای افراد حزبی سازش یعنی تلاش برای جلب دیگران به عملی نمودن خط مشی حزبی.

مثلاً، ترودویک‌ها حزب ندارند. آن‌ها «سازش» را به معنای «تنظیم» به اصطلاح «آزادانه‌ی» خط مشی می‌فهمند، امروز با کادت‌ها هستند و فردا با سوسیال‌دموکرات‌ها. ولی ما کلمه‌ی سازش با ترودویک‌ها را به معنای به کلی دیگری می‌فهمیم. ما در تمام مسائل مهم مربوط به تاکتیک دارای

قرارهای حزبی هستیم و نباید هرگز از این قرارها عدول کنیم؛ و اما سازش با تروویک‌ها برای ما معنایش جلب آنان به جانب خودمان، متقاعد نمودن آنان به حقانیت ما و استکفاف نورزیدن از اقدام مشترک بر ضد اعضای باند سیاه و لیبرال‌ها است.

این که تروتسکی تا چه حدی این تفاوت ساده ای را که از نقطه نظر حزبی و غیرحزبی بین سازش‌ها وجود دارد، فراموش نموده (بیهوده که با انحلال طلبان نبوده است!) از استدلال زیرین وی معلوم می‌شود:

«لازم است افراد نمایندگان بین الملل، هر دو قسمت منشعب شده ی هیئت نمایندگی پارلمانی ما را دعوت نموده به اتفاق آنان نظرات سازش و اختلاف را مشخص کنند... ممکن است قطعنامه ی تاکتیکی مشروحاتی که اصول تاکتیک پارلمانی را فورمولبندی می‌کند، تصویب شود...» (شماره ی ۱، صفحه ی ۲۹-۳۰).

این یک نمونه ی شاخص و کاملاً نمونه وار از شیوه ی انحلال طلبانه ی طرح مسأله است. مجله ی تروتسکی حزب را فراموش می‌کند: در حقیقت هم آیا به خاطر سپردن این جزئیات لزومی دارد؟

در اروپا (تروتسکی دوست دارد بی مورد از اصول اروپایی صحبت کند) هر وقت احزاب مختلف به سازش یا اتحاد با یکدیگر می‌رسند کار بدین طریق صورت می‌پذیرد: نمایندگان آن‌ها جمع می‌شوند و قبل از هر چیز نکات مورد اختلاف را روشن می‌نمایند (همان چیزی که انترناسیونال در مورد روسیه هم در دستور روز قرار داده بود، بدون این که ادعای ناسنجیده ی کائوتسکی را مبنی بر این که «حزب سابق وجود ندارد» در قطعنامه وارد کند). نمایندگان پس از روشن نمودن نکات مورد اختلاف، معین می‌کنند که در مورد مسائل مربوط

به تاکتیک و سازمان و غیره چه تصمیماتی (قطعنامه‌هائی، شرایطی و غیره) باید به کنگره‌های هر دو حزب مورد بررسی ارائه شود. هر گاه تنظیم طرح واحدی برای تصمیمات واحد میسر شود کنگره‌ها در مورد تصویب یا عدم تصویب آن‌ها تصمیم می‌گیرند؛ هر گاه در این مورد پیشنهادی گوناگونی داده شود باز هم بحث و مذاکره ی نهائی درباره ی آن‌ها به عهده ی کنگره‌های هر دو حزب است.

آن‌چه برای انحلال طلبان و تروتسکی جذاب است (می‌شود این‌طور هم گفت: آن‌چه انحلال طلبان و تروتسکی درخواست می‌کنند) فقط نمونه‌های اروپایی اپورتونیزم است، نه نمونه‌های حزبیت اروپایی.

«قطعنامه ی مشروح تاکتیکی» را نمایندگان دوما تنظیم خواهند نمود!! «کارگران پیشرو»ی روس که عدم رضایت تروتسکی از آن‌ها بیهوده نیست، از روی این مثال به رأی‌العین می‌توانند ببینند که کار طرح‌سازی‌های مضحک گروه‌های ناچیز مقیم خارجه در وین و پاریس به کجا رسیده است که حتی کائوتسکی را مطمئن ساخته اند در روسیه «حزب وجود ندارد». ولی اگر گاهی فریب خارجی‌ها در این مورد میسر باشد در عوض «کارگران پیشرو»ی روس (می‌ترسیم موجب عدم رضایت جدید تروتسکی مخوف گردیم) به ریش این طرح‌سازان می‌خندند.

کارگران به آن‌ها خواهند گفت - «در نزد ما قطعنامه‌های مشروح تاکتیکی را کنگره‌ها و کنفرانس‌های حزبی تنظیم می‌نمایند (نمی‌دانیم نزد شما غیر حزبی‌ها چطور)، از آن جمله قطعنامه‌های سال ۱۹۰۷، ۱۹۰۸، ۱۹۱۰، ۱۹۱۲، و ۱۹۱۳. ما با کمال میل خارجی‌های غیر مطلع و هم‌چنین روس‌های فراموش‌کار را با تصمیمات حزبی خود آشنا خواهیم کرد و با اشتیاقی از این هم بیش‌تر از نمایندگان «گروه هفت نفری» یا «انتلاف‌اوت» و

یا «لویتسانی‌ها»^۸ یا هر کس دیگری که بخواهید می‌خواهیم ما را با قطعنامه‌های کنگره یا کنفرانس‌های خود آشنا کنند و مسأله‌ی مربوط به روش خود را نسبت به قطعنامه‌های ما یا نسبت به قطعنامه‌ی کنگره بیطرف لتونی‌ها در سال ۱۹۱۴ و غیره صریحاً در کنگره‌ی آتی خود مطرح نمایند».

این است آن چه که «کارگران پیشرو»ی روسیه به طرح سازان رنگارنگ خواهند گفت، این است آن چه که مثلاً مارکسیست‌های متشکل پتربورگ در مطبوعات مارکسیستی هم اکنون گفته‌اند. آیا میل تروتسکی بر این قرار گرفته است که این شرایطی را که برای انحلال طلبان نوشته شده است نادیده انگارد؟ این برای خود تروتسکی بدتر خواهد بود. ما موظفیم این موضوع را به خوانندگان یادآور شویم که این طرح‌سازی‌های «اتحادطلبانه» (از نوع «اتحاد» ماه‌اوت؟)، که در آن اراده‌ی اکثریت کارگران آگاه روسیه را رد می‌شود، بسیار مضحک است.

۵- نظریات انحلال طلبانه‌ی تروتسکی

تروتسکی در مجله‌ی جدید خود کوشیده است حتی المقدور کم‌تر در باره‌ی کنه‌نظرات خود صحبت کند. «پوت‌پراودی» (شماره ۳۷) خاطر نشان نموده

^۸ - «ویتسا» - جناح چپ حزب سوسیالیست خرده بورژوازی ناسیونالیست لهستان بود که پس از انشعاب سال ۱۹۰۶ صورت فراکسیون مستقلی را به خود گرفت. «لویتسا» ناسیونالیزم را کاملاً نفی نکرد، ولی از یک سلسله خواست‌های ناسیونالیستی و شیوه‌های تروریستی مبارزه دست کشید. این فراکسیون در مسائل تاکتیکی با منشویک‌های انحلال طلب روس نزدیک بود و به اتفاق آن‌ها بر ضد بلشویک‌ها مبارزه می‌کرد. در سال‌های نخستین جنگ جهانی اکثریت اعضاء «لویتسا» خط مشی انترناسیونالیستی را در پیش گرفتند و با حزب سوسیال دموکرات لهستان نزدیک شدند و در دسامبر سال ۱۹۱۸ به اتفاق یک دیگر حزب کمونیست کارگری لهستان را تشکیل دادند.

است که تروتسکی درباره ی کار مخفی و شعار مبارزه برای حزب آشکار و غیره کلمه‌ای هم دم نزنده است* . ضمناً به همین جهت است که ما در این مورد، که سازمان مجزائی می‌خواهد بدون هیچگونه سیمای مسلکی و سیاسی ساخته شود می‌گوئیم این بدترین فراکسیونیزم است.

و اما اگر تروتسکی نخواست است نظریات خود را صاف و پوست کنده بیان کند، در عوض تعدادی نقل قول در مجله ی او وجود دارد که نشان می‌دهد از چه عقایدی در پس پرده و مخفیانه پیروی می‌نماید.

در همان اولین سرمقاله ی شماره ی اول، چنین می‌خوانیم:

«حزب سوسیال دموکرات ما قبل انقلاب فقط از لحاظ ایده و هدف های خود یک حزب کارگری بود. ولی در واقعیت امر سازمانی بود از روشنفکران مارکسیست که طبقه ی کارگر بیدار شده را رهبری می‌کرد» (صفحه ۵).

این یک نغمه ی لیبرالی و انحلال طلبانه ای قدیمی، و در حقیقت مقدمه ای است برای نفی حزب. این نغمه مبتنی بر تحریف حقایق تاریخی است. اعتصاب سال های ۱۸۹۵-۱۸۹۶ جنبش وسیع کارگری را که از لحاظ مسلکی و تشکیلاتی با سوسیال دموکراسی مرتبط بود به وجود آورد. و آیا «روشنفکران بودند که طبقه ی کارگر را» این اعتصابات و تبلیغات اقتصادی و غیراقتصادی رهبری می‌کردند!!!؟

به آمار دقیق جرائم ضد دولتی در سال های ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۳ نسبت به دوره ی قبل از آن رجوع کنیم:

* - رجوع شود به جلد بیستم کلیات صفحه ی ۱۴۰-۱۴۲

از هر صد نفر شرکت کننده در جنبش آزادی بخش (که به اتهام ارتکاب جرائم ضد دولتی به محاکمه جلب شده بودند) برحسب حرفه این تقسیم بندی وجود داشت:

دوره ها	در رشته ی کشاورزی	در رشته ی صنایع و بازرگانی	حرفه های آزاد و محصلین	شاغلین کارهای نامعین و بیکاران
۱۸۴۴ -	۷/۱	۱۵/۱	۵۳/۳	۱۹/۹
۱۸۹۰ -	۹۰/۰	۴۶/۱	۲۸/۷	۸۰/۰
۱۹۰۱ -				
۱۹۰۳				

ما می بینیم که در سال های هشتاد، یعنی وقتی که هنوز در روسیه حزب سوسیال دموکرات وجود نداشت و جنبش «ناردنیکی» بود، روشنفکران اکثریت داشتند و بیش از نصف شرکت کنندگان را تشکیل می دادند.

این منظره در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳، که حزب سوسیال دموکرات به وجود آمده و «ایسکرای» قدیم به کار مشغول بود، کاملاً تغییر می نماید. در این موقع دیگر روشنفکران در بین شرکت کنندگان جنبش در اقلیت اند، تعداد کارگران («صنایع و بازرگانی») اکنون دیگر خیلی بیش تر از روشنفکران است و رویهم رفته تعداد کارگران و دهقانان بیش از نصف تمام عده را تشکیل می دهد.

دقیقاً در مبارزه ی جریان های موجوده در داخل مارکسیزم است که جناح خرده بورژوائی روشنفکری سوسیال دموکراسی پدیدار می شود و کار را از «اکونومیزم» (۱۸۹۵-۱۹۰۳) شروع کرده دنباله ی آن را به «منشویزم» (۱۹۰۳-۱۹۰۸) و «انحلال طلبی» (۱۹۰۸-۱۹۱۴) می رساند. تروتسکی

افتراهای انحلال‌طلبان را نسبت به حزب تکرار می‌نماید و می‌ترسد با تاریخ مبارزه‌ی ۲۰ ساله جریان‌های داخل حزب تماس بگیرد.

اینک یک مثال دیگر:

«سوسیال‌دموکراسی روس در روش خود نسبت به پارلمانتاریزم همان سه مرحله را گذرانده است... (مانند سایر کشورها)... ابتداء «شیوه‌ی تحریم»... سپس پذیرش اصول تاکتیک پارلمانی. اما... (این «اما» بی‌سیار عالی است. همان «اما» بی‌سیار عالی است که شچدرین آن را این‌طور تفسیر می‌کرد: گوش‌ها از پیشانی بالاتر نمی‌رویند که نمی‌رویند!)... به منظورهای کاملاً تبلیغاتی... و بالاخره طرح خواست‌های نوبتی... در پشت تریبون دوما»... (شماره‌ی ۱، صفحه‌ی ۳۴).

باز هم تحریف انحلال‌طلبانه‌ی تاریخ. فرق بین مرحله‌ی دوم و سوم، برای این اختراع شده است که به‌طور مخفیانه از رفورمیزم و اپورتونیزم دفاع شده باشد. تحریم به‌مثابه‌ی یک مرحله در «روش سوسیال‌دموکراسی نسبت به پارلمانتاریزم» نه در اروپا وجود داشت (آنجا آنارشیزم بود و هست) و نه در روسیه که در آن مثلاً تحریم دوما‌ی بولیگین فقط مربوط به یک مؤسسه‌ی معین بود و هرگز با «پارلمانتاریزم» مربوط نمی‌شد و معلول شکل خاص مبارزه‌ی بین لیبرالیزم و مارکسیزم در راه ادامه‌ی حمله بود. در باره‌ی این که چگونه این مبارزه در مبارزه‌ی دو جریان داخل مارکسیزم تأثیر گذاشت، تروتسکی اصلاً دم نمی‌زند!

در رجوع به تاریخ، باید مسائل مشخص و ریشه‌های طبقاتی جریان‌های گوناگون را تشریح نمود؛ هر کس بخواهد چگونگی مبارزه‌ی طبقات و مبارزه‌ی جریان‌ها را در موضوع شرکت در دوما‌ی بولیگین از نظر مارکسیستی بررسی نماید، ریشه‌های سیاست کارگری لیبرالی را در آن جا خواهد دید. اما تروتسکی

تنها برای ظفره روی از مسائل مشخص، و اختراع وسیله ی تبرئه و یا شبه تبرعه ی اپورتونیست های معاصر است که به تاریخ رجوع می کند.

او می نویسد: ... «در تمام جریان ها عملاً اسلوب های یکسانی برای مبارزه و ساختمان به کار برده می شود» - «فریادهائی که در اطراف خطر لیبرالی در جنبش کارگری ما بلند شده تنها کاریکاتوری خام و سکتاریستی از واقعیت است» (شماره ی ۱، صفحه ی ۵ و ۳۵).

این یک دفاع بسیار روشن و بسیار خشم آلود از انحلال طلبان است. با این همه ما به خود اجازه می دهیم لااقل فاکت کوچکی را از میان تازه ترین آن ها مثال بزنیم - تروتسکی فقط جمله پرانی می کند، ولی ما می خواهیم که کارگران خود در مورد فاکت ها بیاندیشند.

اینک فاکت - روزنامه ی «سورنایا رابوچایا گازتا» در شماره ی مورخه ی ۱۳ مارس می نویسد:

«به جای تکیه روی وظیفه ی معین و مشخصی که در مقابل طبقه ی کارگر قرار دارد، یعنی واداشتن دوما به رد لایحه ی قانونی (مربوط به مطبوعات)، فورمول مبهمی راجع به مبارزه در راه «شعارهای بی کم و کسر» پیش کشیده می شود و در همین زمان، نشریات غیرقانونی منتشر می شود که نتیجه اش فقط تضعیف مبارزه ی کارگران در راه جراند علنی خود آن ها است».

این دفاع مستند و واضح و دقیقی از سیاست انحلال طلبانه و انتقاد از سیاست پرودیستی است. چه عیب دارد؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید هر دو جریان در مورد مسأله ی مزبور «اسلوب های همانندی را برای مبارزه و سازمان» به کار می برند؟ آیا آدم باسوادی یافت خواهد شد که بگوید

انحلال طلبان در این مورد از سیاست کارگری لیبرالی پیروی نمی کنند؟ و خطر لیبرالی در جنبش کارگری یک موضوع من درآوردی است؟

علت این که تروتسکی از فاکت ها و اشارات مشخص پرهیز دارد همانا این است که این فاکت ها و اشارات تمام این بانگ های پُرخشم و جملات پُرطمطراق او را بیرحمانه تکذیب می نماید. البته ذکر عبارات پُرزرق و برقی نظیر «کاریکاتور خام و سکتاریستی» کاری است بس آسان، افزودن الفاظ تند و تیزتر و پُرطمطراق تری مانند «رهایی از قیود فراکسیونیزم محافظه کارانه» نیز دشوار نیست.

ولی آیا این خیلی پست نیست؟ آیا این سلاح از زرادخانه ی آن دورانی گرفته نشده که تروتسکی در مقابل دانش آموزان جلوه می فروخت؟

«کارگران پیشرو»، که تروتسکی نسبت به آن ها در خشم است، با تمام این احوال مایلند آشکارا و واضح به آن ها گفته شود که: آیا شما با «اسلوب مبارزه و سازمانی» که فوقاً ضمن ارزیابی فعالیت مشخص سیاسی دقیقاً بیان شد، موافق هستید یا نه؟ اگر آری، پس شما از سیاستی کارگری لیبرالی پیروی می کنید، این خیانت به مارکسیزم و حزب است و صحبت از «آشتی» یا «وحدت» با چنین سیاست و چنین گروه هایی که این سیاست را تعقیب می نمایند همانا فریب خود و دیگران است.

نه؟ - پس به سادگی بگویند. و الا کارگر امروزی را با جمله پردازی نمی توان به شگفت آورد، نه خرسند نمود، و نه مرعوب ساخت.

در ضمن، سیاستی را که انحلال طلبان در نقل قول فوق از آن دفاع می کنند، حتی از نظر لیبرالی هم سفیهانه است زیرا گذراندن قانون از دوما وابسته به «اکتیابریست های زمستوانی» از نوع بنیکسن است که در کمیسیون مشتش باز شده.

* * *

شرکت کنندگان قدیمی جنبش مارکسیزم در روسیه از شخصیت تروتسکی به خوبی آگاهند و حاجتی نیست درباره ی وی برای آن ها صحبتی شود. ولی نسل جوان کارگر او را نمی شناسد و ناچار باید گفت، زیرا شخصیت او نمونه ای است از تمام آن پنج گروه مقیم خارجه که آن ها نیز در واقع بین انحلال طلبان و حزب در نوسانند.

در دوران «ایسکرا» ی قدیم (۱۹۰۱-۱۹۰۳) به عمل اینگونه اشخاص مرددی که از نزد «اکونومیست ها» به نزد طرفداران «ایسکرا» و از نزد «ایسکرا» به نزد «اکونومیست ها» می گریختند نام «پرواز توشینو» داده شده بود (در ایام باستان در دوران اغتشاش کشور روس این نام به سپاهیانی داده می شد که از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر می گریختند).

وقتی ما از انحلال طلبی صحبت می کنیم، جریان مسلکی معینی را مشخص می نمایم که طی سالیان دراز نشو و نما یافته و در تاریخ ۲۰ ساله ی مارکسیزم، نتیجه ی «منشویزم» و «اکونومیزم» بوده و با سیاست و ایدئولوژی طبقه ی معین یعنی بورژازی لیبرال مربوط است.

«اجراکنندگان پرواز توشینو» تنها به این دلیل که امروز عقاید یک فراکسیون و فردا عقاید فراکسیون دیگر را «به عاریت می گیرند»، خود را مافوق گروه ها می خوانند. تروتسکی در سال های ۱۹۰۱-۱۹۰۳ یک «ایسکرایی» دواآتشه بود و ریزانف نقش او را در کنگره ی سال ۱۹۰۳ نقش «چماق لنین» می نامید. در پایان سال ۱۹۰۳ تروتسکی یک منشویک دواآتشه می شود یعنی از نزد ایسکرانی ها به نزد «اکونومیست ها» می گریزد و اعلام می کند که «بین ایسکرا» ی قدیم و نو ورطه ی عمیقی هست». در سال ۱۹۰۴-۱۹۰۵ او از

منشویک‌ها روی بر می‌گرداند و موقعیت متزلزلی را اختیار می‌کند، گاه با مارتینف («اکنونمیست») همکاری می‌کند و گاه نظریه‌ی بی‌پروپای چپ انقلاب مداوم را اعلام می‌نماید. در ۱۹۰۶-۱۹۰۷ به بلشویک‌ها نزدیک می‌شود و در بهار ۱۹۰۷ با روزا لوکزامبورگ اعلام سازش می‌کند.

در عصر انحطاط، پس از مدت‌ها تزلزلات «غیر فراکسیونی»، مجدداً به طرف راست می‌رود و در اوت سال ۱۹۱۲ داخل بلوک انحلال‌طلبان می‌شود. اکنون مجدداً از آن‌ها روی برگردانده است ولی در ماهیت امر همان ایده‌های پست آن‌ها را تکرار می‌نماید.

این نوع اشخاص در حکم بازمانده‌های دوره‌ها و صورت‌بندی‌های تاریخی دیروز هستند که در آن جنبش وسیع کارگری روسیه هنوز در خواب بود و هر گروه «میدان عمل وسیعی» داشت برای این‌که به عنوان جریان، گروه، فراکسیون، و خلاصه قدرتی خودنمایی کند و از اتحاد با دیگران دم بزند.

بر نسل جوان کارگر لازم است به خوبی بداند با چه کسانی سر و کار دارد، هنگامی که افرادی با مطالبات پُر جلوه باور نکردنی برآمد می‌نمایند و به هیچوجه مایل نیستند نه آن قرارهای حزبی را که در سال ۱۹۰۸ صادر شده و روش حزب را نسبت به انحلال‌طلبی معین و تثبیت نموده است، به حساب بیاورند و نه به تجربه‌ی جنبش کنونی طبقه‌ی کارگر روسیه که در عمل، وحدت اکثریت را بر زمینه‌ی قبول کامل قرارهای نامبرده به وجود آورده است، اعتناء نمایند.

در ماه مه سال ۱۹۱۴ در شماره ۵ مجله‌ی «پروسوشچنیه» به امضای
و. ایلین انتشار یافت.



نشر کارگری سوسیالیستی